

زندگینامه

شیخ عبدالوهاب فروزش داغستانی رحمه الله

کلمه طه فروزش

با وجود کمی سن سرشار از استعدادهای نهفته و نبوغ ذاتی و تیزهوشی بود. قرآن را در همان هشت سالگی ختم می‌کند و به سرعت مقدمات علوم عربیه را فرا می‌گیرد. مادرش به هر طریقی سعی می‌کند پسرش درسش را ادامه دهد و تا حد امکان جای خالی پدر را پر کند.

استعدادهای علمی عبدالوهاب به سرعت شکوفایی شود و در طی سه چهار سال دروس مقدمات نحو و صرف و همچنین فقه و لغت را فرا می‌گیرد. در سن دوازده سالگی عبدالوهاب مادرش را نیز از دست می‌دهد. این بار قلب کوچکش تاب تحمل اینهمه مصیبت را نمی‌یابد. غم جدایی مادر و مسئولیت نگهداری از خواهران کوچک آرامش را از او سلب می‌کند و یک باره تصمیم می‌گیرد درس را کنار بگذارد و کار کند. ولی بعد از چندی فامیله‌ها و عمویش نصیحت می‌کنند و او را دوباره به مدرسه می‌فرستند. ولی با این وجود در تعطیلات و بعضاً در موسم درس مجبور به ترک درس و کار کردن و چوپانی گوساله‌های مردم می‌شد. حتی استطاعت خرید کتاب را نداشت. کتاب را از این و آن قرض می‌کرد و داخل خورجین کرده در بیابان هنگام چوپانی درس می‌خواند، و هنگام استراحت احشام در چراگاه، با پیمودن مسافت دور به نزدیکی از اساتید رفته درس می‌گرفت. وقتی صاحب کتاب کتابش را می‌خواست کتاب را به او تحویل می‌داد. کتاب را از شخصی دیگری به امانت می‌گرفت. و بعضاً با اهالی روستا به بلاد روس می‌رفتند و صیادی می‌کردند. اما چون برای صیادی و دریا رفتن سن شان کم بود همراهان او را در خانه می‌گذاشتند تا کارهای سبک را در خانه انجام دهد و در عوض از کارفرما می‌خواستند که مزد یک صیاد را به او بدهد.

اساتید شیخ عبدالوهاب

ایشان حداقل نزد شش نفر از اساتید در داغستان تلمذ نمودند. ولی بیشتر، از دو نفر آنان استفاده و بهره علمی برده‌اند و بیشترین

موطن اصلی، ولادت و تحصیلات

در داغستان همیشه اسلامی و در میان کوههای سر به فلک کشیده سرزمین قفقاز موطن مجاهدان بزرگ همچون امام شامل و مجاهدان دیگر که تاب جدایی از پیکره امت اسلامی را نداشتند. و با دست خالی طی سه عقد^(۱) از زمان غیورانه در مقابل روس تزاری جهاد نمودند و هنوز هم که هنوز است پرچم جهاد در آن بلاد پابرجا بوده و نوادگان مجاهدان دیروز قفقاز همچنان پرچم جهاد را در دست دارند و نهال اسلام را در آن دیار با خون پاک خودشان زنده نگهداشته‌اند.

به سال ۱۳۲۰ هـ. ق در آن دیار مبارک در روستای عینوربی یا عیمکی کودکی دیده به جهان گشود که پدر و مادرش او را عبدالوهاب نام نهادند. عبدالوهاب اولین فرزند خانواده بود. پدرش سلیمان و مادرش فاطمه زن غیور و کوشایی بود که پایه پای مرد خانه در امرار معاش همکاری می‌کرد و در تعلیم و تربیت اولاد خود، عبدالوهاب و دو دختر دیگرش از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد.

وقتی عبدالوهاب به هفت سالگی رسید پدرش در راستای عمل به امر «مروا صبیانکم بالصلوة لسبع» الحدیث، اولویات دین یعنی ارکان اسلام و ایمان را تعلیم داد و او را به ادای نماز امر نمود. بر اثر این تربیت اسلامی او می‌گفت: به یاد ندارم از وقتی که خودم را شناختم و از هفت سالگی حتی یک نماز قضا شده باشد ممکن است در ادای نماز تساهل و بیچگی کرده باشم ولی نماز قضا نشد.

وقتی وارد هشت سالگی می‌شود پدرش او را به مدرسه علوم دینی که در روستای محل اقامتش بود می‌برد تا علوم اسلامی را فرا گیرد و نعمتی که پدر از آن محروم گشته بود، پسرش از آن بهره‌مند شود. و گویا مقدر نبود که سایه عطف و دست نوازش پدر بر سر عبدالوهاب بماند. دیری نپایید سلیمان دارفانی را وداع گفت و زن جوان و تنها پسر و دو دختر کوچکش را با کوله باری از غم و اندوه تنها گذاشت. عبدالوهاب هنوز فقط ۸ سالش بود.

انقلاب کمونیستی اکتوبر ۱۹۱۷ بلشویکها و تأثیر آن در زندگی شیخ عبدالوهاب

وقتی عبدالوهاب حدوداً ۱۵ ساله بود انقلاب کمونیستی روسیه رخ داد و سلسله حکومت تزارها بعد از چند قرن فروپاشید و آثار شوم آن بتدریج به تمام نقاط روسیه و جمهوریهای آسیای میانه کشانده شد. بلشویکها دایره قدرت و نفوذ خود را با تطمیع و فریب توده‌های مردم و با شوراندن آنان علیه یکدیگر و بعضاً در جاهایی که مقاومت نشان می‌دادند، خصوصاً جمهوریهای مسلمان، مطامع خود را با قدرت نظامی پیش می‌بردند. داغستان و قفقاز از آخرین معاقل و سنگرهای بودند که تحت سلطه کمونیست‌ها در آمدند؛ بطوریکه تا دهه ۱۹۳۰ زبان رسمی داغستان عربی و محاکم و مدارس عربی و اسلامی دایر بود. داغستانها چشم امید و دل به کمک عثمانیها بسته بودند. علما نیز با تنظیم هسته‌های مقاومت فتوای جهاد داده و شهدای زیادی را در این راه تقدیم کردند. بعد از ۱۰ سال و اندی از بقدرت رسیدن کمونیستها و در پی فوت یا کشته شدن افراد و علمای بزرگ و ذی نفوذ اندک اندک روسها محتاطانه پایه و اساس نفوذ و سلطه خود را مستحکم کردند. مدارس اسلامی را تعطیل نمودند؛ علما نیز سه راه بیشتر نداشتند یا به تهایی و بدون امکانات جلوی دشمن می‌ایستادند، که ایستادند و شهید شدند و یا با مدارس حکومتی همکاری می‌کردند و بعضاً کسانی که انگشت اتهام به طرف آنان نشانه رفته بود قهراً می‌بایست جلای وطن و هجرت می‌کردند. دیگر با وضع موجود ماندن در آن دیار هیچ نفع دینی برای علما و مردم نداشت، لذا علما به اقطار اسلامی هجرت نمودند. شیخ عبدالوهاب نیز از این قاعده مستثنی نبود و با همین وضعیت نیز دست از طلب علم بر نداشتند بلکه مخفیانه نزد بعضی از علما رفته و تلمذ می‌نمود؛ حتی در یک مورد در زیر زمین یک مسجد به مدت ۲ ماه اقامت کرده از محضر یکی از اساتید استفاده کرده‌اند ولی در پی مطلع شدن کمونیست‌ها مجبور به ترک آنجا شدند. به دنبال بلا تکلیفی و هجرت بیشتر علمای باقیمانده، شیخ عبدالقادر و شیخ عبدالوهاب رحمهما الله رایزنی می‌کنند که تا برای نیل به آرامش نسبی به یکی از بلاد عربی و ترجیحاً

فوائد رانزد ایشان کسب نمودند. یکی شیخ عبدالرزاق خرقی صاحب کتب عدیده من جمله فتاوی خرقی در چهار مجلد که در داغستان و مصر به چاپ رسید؛ ایشان آدمی متواضع و فروتن بودند و در عین حال تبحر خاصی در تمام علوم، خاصه در علوم آلی و فقه و عقائد داشتند. ایشان علاقه و عنایت خاصی به عبدالوهاب داشتند و همیشه او را به سبب تسلطی که در نحو و صرف و تجزیه و تحلیل تراکیب داشت به نام سیویه صدا می‌کرده‌اند و به او مجنون می‌گفتند چون دیوان مجنون را که بیش از هزار بیت بود، از حفظ می‌دانست و همچنین دیوان شعرای دیگر را حفظ کرده بودند، و به همین سبب در تبیین و تجزیه و ترکیب و ترجمه لغات اشعار مهارت کامل داشتند. علاوه بر آن شیخ عبدالرزاق شوخ طبع و اهل مزاح بوده با تلامذ خود مزاح می‌کردند و به همین سبب شاگردانش او را پدر خود می‌پنداشتند. استاد دیگرش که از او نیز زیاد یاد می‌کردند و نسبت قامیلی نیز با او داشتند شیخ عبدالقادر آخوند داغستانی است که بعداً در مورد ایشان صحبت خواهیم کرد. او می‌گفت: وقتی به سن نوجوانی رسیده بودم و هفده هیجده سالم بود، یکی روز عبدالقادر آخوند را دیدم. آن وقتها مختصر المعانی در علوم بلاغت و برخی کتب دیگر را می‌خواندم و در بین علما و طلاب زبانزد و معروف شده بودم؛ عبدالقادر آخوند پرسید: چه کار می‌کنی؟ گفتم: بعضی وقتها درس می‌خوانم و احياناً مجبور می‌شوم برای امرار معاش خود و خواهرانم کار کنم. عبدالقادر آخوند که تحصیلاتش را تمام کرده و مدرس شده بود از عبدالوهاب می‌خواهد که نزد او درس بخواند و از کسانی که او را به عنوان مدرس پیش خود نگهداشته‌اند می‌خواهد که علاوه بر شهریه خود، خرج تحصیل عبدالوهاب و برادرش ابراهیم را هم بدهند و آنها نیز قبول می‌کنند. به همین ترتیب چند سالی نزد عبدالقادر آخوند تلمذ می‌کنند. البته در طی آن سالها نیز برای نگهداری از خواهرانش مجبور به ترک درس می‌شدند.

وقتی
عبدالوهاب
حدوداً ۱۵
ساله بود
انقلاب
کمونیستی
روسیه رخ
داد و سلسله
حکومت
تزارها بعد از
چند قرن
فروپاشید و
آثار شوم آن
بتدریج به
تمام نقاط
روسیه و
جمهوریهای
آسیای میانه
کشانده شد.

پاکدلی بودند و ارادت خاصی به علما داشتند ولی از نظر علمی و دینی و وجود علمای دینی و مساجد و مدارس در محرومیت بسر می بردند، به طوریکه مثلاً برای خواندن نماز میت مجبور بودند یک ملا را از مسافت دور بیاورند و ملا نیز به همراه یکی دو نفر نماز میت را می خواند، وجود چنین عالمی را میان خودشان غنیمت بزرگی می دانستند و فرزندان خودشان را نزد ایشان برای تلمذ و کسب فیض می آوردند و حتی ملاهای قدیمی که بضاعت علمی نداشتند نیز از محضر ایشان کسب علم می نمودند.

✓ شیخ

عبد الوهاب و

شیخ

عبد القادر

وقتی

می بینند که

اوضاع ایران

نیز روز به

روز به وخامت

می گراید،

انگیزه ای

برای

باقیمانده در

ایران

نمی یابند،

حکومت رضاخان و کشف حجاب

رضاخان که دست نشانده انگلیس بود و برای اجرای نقشه های آنان در ایران انتخاب شده بود و در سال ۱۳۰۵ به قدرت می رسد بعد از تصفیه ارگان حکومت و ارتش و ریشه گرفتن قدرت نظامی اش با فاصله گرفتن از علما و بعد از سفر به ترکیه در صدد اجرای طرح اتاترک برای زدودن دین و مظاهر آن از جامعه بر می آید و بعد از مراجعت از ترکیه، حکم کشف حجاب از خانمها و دیگر احکام ضد دینی صادر می کند و عملاً با علما به مخالفت بر می خیزد. مهاجرین داغستان، شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالقادر وقتی می بینند که اوضاع ایران نیز روز به روز به وخامت می گراید، انگیزه ای برای باقیمانده در ایران نمی یابند، چون آنان برای حفظ دین از داغستان هجرت کرده بودند و درد غربت را تحمل می کردند. لذا شیخ عبدالوهاب و دیگر همراهان تصمیم می گیرند که به عراق هجرت کنند، لذا مقدمات سفر را مهیا کرده در سال ۱۳۱۴ راهی عراق می شوند. ابتدا به تهران و بعداً به کردستان رفته یک سالی را در «سقز» اقامت می کنند سپس وارد عراق شده حدود پنج سال را در سلیمانیه و بعداً در محله اعظمیه بغداد دو سال اقامت می کنند. در طول این مدت با خیاطی و کارهای دیگر امرار معاش می کردند و بعضاً در درس علما شرکت می کردند. علمای عراق بعد از تحقیق و امتحان و طرح مسائل علمی از علم و معرفت شیخ عبدالوهاب آگاهی پیدا کرده بودند لذا به ایشان پیشنهاد می کنند در آنجا تدریس کند حتی عبدالسلام عارف که آنوقت یک دانشجوی فعال و بانشاط بوده و بعدها در اوائل

به عربستان سعودی هجرت کنند تا ببینند آینده چه می شود. وقتی عزمشان جزم می شود و اسباب سفر را مهیا می کنند و مدارک لازم را به عنوان کارگر مهاجر به یکی از جمهوری های همجوار فراهم می کنند در این میان شیخ عبدالوهاب رحمه الله مریض می شوند، همراهان به امید بهبودی ایشان چند روزی را منتظر می مانند ولی با طولانی شدن کسالت ایشان و از طرفی تحت پیگرد بودن شیخ عبدالقادر، شیخ عبدالوهاب رحمه الله پیشنهاد می کنند که شما بروید بعداً من به شما ان شاء الله ملحق خواهم شد. به پیشنهاد شخصی به نام محمد که او نیز تحت پیگرد بوده تصمیم می گیرند که به ترکمن صحرای ایران هجرت کنند و در پی اقامت کوتاه و کار و جمع کردن مخارج سفر به سوی یکی از بلاد عربی عزیمت کنند. شیخ عبدالوهاب نیز بعد از ۵ ماه به همراه محمد در سال ۱۳۱۰ ه. ش به ترکمن صحرا هجرت می کند و به جمع مهاجران قبلی یعنی شیخ عبدالقادر و دو برادرش ملحق می شود. بعد از آمدن شیخ عبدالوهاب، یکی از افراد ذی نفوذ منطقه بنام قلجان ایشان که همه مهاجران را در مدرسه خود اسکان داده بود و در شرق ترکمن صحرا در روستای مرزی حصارچه اقامت داشته، شیخ عبدالوهاب را به عنوان مدرس در مدرسه خود نگه می دارد و شیخ عبدالقادر و همراهان به روستای گلیداغ انتقال می یابند. چون اهالی منطقه از علم و معرفت این افراد مطلع می شوند ریش سفیدان تصمیم می گیرند برای نگه داشتن این افراد که جوانان مجردی بودند. شیخ عبدالوهاب بنا به گفته خودشان تقریباً ۲۶ ساله و شیخ عبدالقادر ۲۸ ساله بوده اند. به آنان پیشنهاد ازدواج بدهند و با این وسیله آنان را در منطقه ماندگار کنند تا سبب رشد علمی و دینی منطقه شوند و همین طور هم می شود. ابتدا شیخ عبدالقادر و در پی آن شیخ عبدالوهاب و بقیه همراهان ازدواج می کنند و ماندگار می شوند.

بعد از ۲ سال تدریس در حصارچه جرگلان، شیخ عبدالوهاب رحمه الله به گلیداغ آمده و با درخواست اهالی گوگلان نشین منطقه اطراف شهرستان کلاله به روستای (کورلر. اورجنلی) کوچ می کنند و مدرسه علوم دینی تأسیس کرده و چند سالی مشغول تدریس و ارشاد اهالی منطقه می شوند مردم منطقه که مردمان

مشغول تدریس بوده‌اند و در طی این سالها علمای زیادی از محضر ایشان فارغ التحصیل شده و اکنون در حال تدریس و ارشاد مردم منطقه می‌باشند. استاد همیشه می‌فرمودند که من به خاطر دین از داغستان هجرت نموده‌ام و عمرم را وقف دین کردم و می‌خواهم تا آخر عمرم این راه را ادامه بدهم.

تأسیس دارالعلوم سعیدیه اورجنلی

با توجه به محرومیت منطقه و اصرار مردم منطقه اورجنلی از توابع شهرستان کلاله مبنی بر حضور و تأسیس و احیاء حوزه قبلی در منطقه، استاد قبول می‌کنند به آنجا بروند، لذا حوزه علمیه محمدیه گنبد را به شاگردان فارغ التحصیل خود می‌سپارد. مردم اورجنلی و حومه با اهداء زمین و احداث ساختمان و مسجد و حوزه علمیه از استاد استقبال گرم و صمیمانه به عمل می‌آورند. از سال ۱۳۶۸ تاکنون حوزه علمیه دارالعلوم سعیدیه اورجنلی پس از گذشت ۱۲ سال از رحلت استاد توسط فرزندان نسبی و معنوی استاد با بیش از صد طلبه با در دست داشتن پرچمی که استاد برافراشت به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

وضعیت علمی ترکمن صحرا

وقتی استاد شیخ عبدالوهاب و همراهان در سال ۱۳۱۰ به ترکمن صحرا هجرت نمودند سطح علمی و دینی مردم بسیار پایین بوده است بطوری که در کل ترکمن صحرا حتی یک حوزه علمیه که تمام علوم اسلامی در آن تدریس بشود وجود نداشته و حتی عالمی که دارای توان علمی در آن سطح باشد وجود نداشته است، به جزء چند نفر که در خیره درس خوانده و آمده بودند و بضاعت علمی آن چنانی نداشتند تا بتوانند دروس سطح عالی را تدریس کنند، حتی همان ملاها هم انگشت شمار بودند. در این اوضاع و احوال بد و پایین بودن سطح علمی منطقه، خداوند این علما را از داغستان به عنوان هدیه گران قدری به ترکمن صحرا عطا می‌کند تا انقلاب علمی و تحول دینی و اعتقادی در دل مردم منطقه بوجود آورند و چنین هم می‌شود چون تمام حوزه‌های علمیه معتبر و فعال ترکمن صحرا در حال حاضر از فروع و شاخه‌های دو حوزه مربوط به داغستانی‌هاست و اکثر علماء طراز اول ترکمن صحرا از شاگردان شیخ عبدالوهاب آخوند و شیخ عبدالقادر آخوند رحمة‌الله هستند.

دهه ۶۰ به مدت دو سال رئیس جمهور عراق می‌شود، از محضر استاد استفاده می‌کردند. در سال ۱۳۲۱ بعد از برکناری رضاخان و لغو قوانین ضد دینی از سوی دولت جدید و بهبود نسبی اوضاع، مهاجران تصمیم می‌گیرند که دوباره به ایران باز گردند. شیخ عبدالوهاب که از سوی دوستان و آشنایان عراقی در وزارت اوقاف عراق برای ایشان کار مناسبی فراهم شده بود قصد ماندن داشته، ولی با اصرار همراهان در سال ۱۳۲۱ به ایران باز می‌گردند.

فعالیت دوباره و راه اندازی حوزه در موطن قدیمی

وقتی زمزمه برگشتن مهاجرین به گوش مردم ترکمن صحرا می‌رسد همه به شوق دیدار دوباره لحظه شماری می‌کردند. مردم منطقه برای استقبال از شیخ عبدالوهاب و دیگر همراهان از دور و نزدیک در آیدرویش کلاله فعلی جمع شدند و با آغوش باز از آنان استقبال نموده شیخ عبدالوهاب را به موطن قبلی خود یعنی روستای کورلر اورجنلی می‌آورند. استاد بی‌درنگ حوزه علمیه قدیمی را دوباره راه اندازی کرده، تدریس و ارشاد مردم را شروع می‌کنند. علما و طلاب از اقصی نقاط ترکمن صحرا برای تحصیل به دور ایشان جمع می‌شوند. استاد نیز عمر پر برکت خود را با کوله‌باری از علم و معرفت و تجربیات دوران هجرت دوم در طبق اخلاص گذاشته تقدیم طلاب می‌کند. به گفته علمایی که در آن دوران فارغ التحصیل شده‌اند و الان از علمای برجسته و شمع‌های فروزان ترکمن صحرا به حساب می‌آیند، استاد چنان با اخلاص و دلسوزی و احساس مسئولیت به طلاب درس می‌دادند و آنها را به وظائف خطیرشان متوجه می‌کردند که به برکت همت و محنت ایشان طلاب زیادی از محضر ایشان فیض بردند و چراغ راه و مرشدان نسلهای آینده جامعه شدند.

استاد بعد از یک دهه و اندی تدریس در روستای کورلر اورجنلی حوزه آنجا را به شاگردان خود سپرده به درخواست مردمان منطقه مرزی کردند و حومه بدانجا منتقل شده در آن مکان حوزه جدیدی را تأسیس می‌کنند تا از برکت علم ایشان، این بخش از ترکمن صحرا نیز بهره‌مند شود. بعد از چند سال تدریس در آن منطقه بنا به درخواست و دعوت علمای شهرستان گنبدکاووس از محضر استاد برای تدریس در حوزه‌های علمی گنبد درخواست می‌کنند استاد در خلال سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۶۸ در حوزه‌های مختلف شهرستان گنبد

وقتی استاد شیخ عبدالوهاب و همراهان در سال ۱۳۱۰ به ترکمن صحرا هجرت نمودند سطح علمی و دینی مردم بسیار پایین بوده است.

اوضاع اعتقادی و دینی

اعتقاد صحیح دینی بر اساس علم و معرفت دینی بنا شده است و هر جا که جهالت در آن حاکم باشد انحراف اعتقادی و خرافات رشد و نمو پیدا می کند همانند میکروب که در مکان آلوده و کثیف رشد و تکثیر می شود و در جای نظیف و پاک از بین می رود. ترکمن صحرا نیز از این قاعده مستثنی نبود در غیاب علما و اندیشمندان دینی، خرافات، مرده پرستی، سحر، تعویذات شرکی جای اعتقاد صحیح مطابق با کتاب و سنت را پر کرده بود. ملاحی کم بضاعت نیز به جهت کم علمی از یک سو و جمع اموال و بردن منفعت شخصی از سوی دیگر دانسته یا ندانسته بر این اعتقاد نادرست صحه می گذاشتند و بر آن اصرار می کردند. شیخ عبدالوهاب که علاقه زیادی به مطالعه کتاب داشت سعی داشت با آوردن کتب معتبر در فنون مختلف سطح علمی علما و طلاب را بالا ببرد و همچنین با تدریس و تفهیم اعتقاد صحیح مطابق با کتاب و سنت زمینه را برای بسط و گسترش توحید و اعتقاد صحیح آماده کند. عبدالوهاب آخوند با استناد به آیات و احادیث و اقوال علما و مجتهدین در کتب اصول و فروع، علما و مردم را به توحید و اعتقاد صحیح و ترک خرافات و مرده پرستی و رجوع به کتاب و سنت و اعتقاد سلف امت دعوت کردند و در این راه مجاهدت های زیادی کردند و متحمل مشقات زیادی شدند. مخالفان که از روشنگری استاد بیم داشتند که مبدا مناصب و منافع شخصی خود را از دست دهند با تحریک افراد جاهل حتی از حوزه ای که در آن تدریس می کرد او را رانندند؛ گویی که تاریخ برای مصلحان جامعه هر از چند گاهی تکرار می شود و خاطرۀ مجاهدت و دعوت و اهانت به مصلحان و نهایتاً رانده شدن آنان از موطن شان، سیرۀ پیامبر اکرم و اصحاب کرام ایشان و هجرت به مدینه را در اذهان تداعی می کند و پیروان انصار رضی عنهم در هر زمان آغوش خود را برای استقبال از اهل حق باز می کنند و با هر آنچه در توان دارند از آن پاسداری می کنند. استاد در یک حوزه جدید و با طلاب و مشتاقان بیشتر و با همت و پشتکار زیاد تلاش خود را علیه بدعات و خرافات ادامه می دهند و نهایتاً مخالفان سرسخت با پی بردن به حق و حقیقت، زانوی صداقت به زمین زده و به محضر ایشان می آیند و اظهار ندامت می کنند و به برکت همت و اخلاص ایشان این اعتقاد در بین علما و مردم رسوخ پیدا کرد و روز به روز به همت دعوت شاگردان ایشان

به تعداد معتقدین به آن، افزوده می شود: «وقل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً».

آثار باقیمانده از استاد عبدالوهاب آخوند رحمه الله

کتابها و رساله های زیادی از استاد به جامانده است که تاکنون هیچ یک از آنان به چاپ نرسیده است، بجزء کتاب «ارشاد الخلق الی سبیل الحق» که در مدینه منوره توسط دانشگاه مدینه به چاپ رسیده است. همچنین در اواخر عمر شان رساله ای با عنوان: «قتله الأطفال» نوشتند که مربوط به حوادث جنگ عراق و آمریکا و کشتار مردم عراق می باشد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سفر به زادگاه و موطن اصلی

به فرمودۀ آفریدگار که «و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار»، اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی با تمام ادعاهائی که داشت و با تمام قدرت و ارتش سرخش به مصداق آیه شریفه «ان الذین یحادون الله و رسوله کتبوا کما کتبت الذین من قبلهم»، با ذلت و خواری در سال ۱۹۹۱ از هم پاشید و زمینه برای بازگشت و دیدار مهاجرین به خواست خداوند فراهم شد، لذا استاد فرصت را غنیمت شمرده به گفته خودشان دینی که به خویشاوندان خویش به مصداق آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» که در طی ۷۰ سال حکومت کمونیستی تحت تبلیغات مسموم قرار گرفته بودند داشتند را ادا کند و قبل از رحلت از دنیا چشم شان را با دیدن وطن و اقوام منور کنند. لذا در اواخر بهار سال ۱۳۷۱ به همراه پسر بزرگ شان عبدالله راهی داغستان شده و در طی سه ماه اقامت در آنجا با دعوت و ارشاد، و استفاده هر چه بیشتر از موقعیت شان آنان را متوجه هویت اصلی خودشان یعنی اسلام می کنند.

استاد عبدالوهاب آخوند پس از بازگشت از داغستان بر اثر نارسایی از ناحیه کبد و بعد از یک عمر کوشش و تلاش در امر دین و تحمل مشقات فراوان در راه احیاء عمل به کتاب و سنت در ۱۳ شهریور ۱۳۷۱ برابر با ۶ ربیع الاول ۱۳۱۳ در سن ۹۳ سالگی دارفانی را وداع گفت. روحش شاد و راهش پر رهرو باد. «آمین»

پاورقی:

۱- دهه. (فرهنگ فارسی سخن)

اعتقاد

صحیح دینی

بر اساس علم

و معرفت

دینی بنا شده

است و هر جا

که جهالت در

آن حاکم باشد

انحراف

اعتقادی و

خرافات

رشد و نمو

پیدا

می کند.